

آیین بزرگی

دادبه پارسی (ابن مقفع)

تصحیح و بررسی:

دکتر سید جمال الدین مرتضوی

گفتار چهارمین پند و اندرزهای گوناگون

اگر دانشی آموزی نخست بُن و پایه و سپس پیرایه آن آموز که هر کس به پیرایه پردازد، نومید گردد و آنکه بُن و پایه فراگیرد کامیاب شود و بر پیرایه چیره آید. بُن دین و آیین، آن که از گفتار و کردار و پندار نیک [سر] نتابی و از بزه کاری پرهیز کنی، زان پس اگر خواستی پیشه مؤبدی و دستوری پیش گیری و در راه پارسایی گام نهی. بُن دلبری، آن که اگر یاران بر دشمنان تازند و جنگند، اندیشه شکست در دل نیاید و آهنگت پیاید و نگاهد، زان پس اگر توانی، نخست، اسب در میدان تازی و در انجام به لشکرگاه باز گردی.

بُن دِهشن، آن که خواسته و کالای مردم از خداوندان آن دریغ نداری، زان پس اگر توانی، بخششی بجا و دهشی به اندازه و سزا کنی.

بُن زندگانی، آن که جانانه کوشی تا از راهی شایسته و روا، دستگاه آسودگی فراهم نمایی، چندان که زرت فراوان و خواسته ات روزافزون باشد. زیرا که توانگران در گیتی از بی نوایان نیازمندترند: یکی به نانی سیر شود و دیگری را با گنجی آسایش نباشد و چون بنیاد زندگانی نیک استوار کردی، سزد که در پی دانش روی و زان بهره فراوان گیری.

اگر خواهی که همه جهانیاانت دوست و گرامی دارند و به پسندیدگی شناسند و همیشه در جاه و پایه خود بیایی و هرگز افسرده و خوار نشوی و کست رشک نبرد و زبان به ستیزه و نکوهشت نگشاید، پیوسته دانایی نادان نما و سخنوری خاموش باش، مگر این که اگر دم زنی بجا و اندازه روا باشد.

در هر بزم و انجمنی، همواره دم از دانش و خرد مزین و زین خوی زشت بپرهیز که یا کسان با تو از در ستیزه درآیند و آزرده ات نمایند و یا گذارند تا در گزارش آنچه گویی فرومانی و شرمنده شوی و هر آن کو چیزی داند و هنری دارد، اگر از خود نمایی سویی نهد، شکیبند و

نه شتابد ، زو بیرون تراود و پنهان نماند و سرآمد پسندیدگی ها [این] و جز این نباشد .
همانا پست ترین پایه بی شرمی و ناهنجاری آن است که کسی گفته و کرده کسی را در
رویش به خویشتن بندد و بدان نازد و با این اگر کسی کرده و گفته تورا در رویت به خود
بندد ، آیین آزرَم و مردمی از دست مده و به ستیزه اش بر مخیز و از وی بگذر و خاموش باش
که دروغزن بی مایه ، در گفت خود فرو ماند و به زودی رسوا شود .

هماره در گفتار و کردار خود هر جا و با هر کس روش فرو تنی پیش گیر و از فرو مایگی و
پستی اش بازشناس تا دیگرانت از روی سزاواری پیش خوانند و برتر نشانند و بهترین مردم
کسی باشد که بر کهتران بزرگی نفروشد و نزد مهتران پست و زبون نگردهد .

اگر کسی داستانی سراید که تو دانی و شنیده ای ، بی درنگ در گزارش آن با وی انباز مشو
و نیکش بنیوش و چنان نما که ندانی ، تا گوینده از خود شرمنده و از تو آزرده نگردهد .

اگر از کسی چیزی شنوی تا راستی و درستی آن نیک ندانی ، در جای دیگر مگوی و از گفتن
آنچه مردم را افسرده و اندوهگین دارد و یا بیم و هراس در دل اندازد ، دم فرو بند و چون سخنی
را باری یک یا دو گفتی و پسندیده آمد دگر باره به گزارش آن مپرداز که بسیاری را خوی
پر گوئی بر آن دارد که چندان گویند و بپردازند تا شتونده را بیزار کرده و به ستوه آرند .

در هیچ بزم و انجمنی نسنجیده و نیازموده زبان به نکوهش دین و آیین و یا راه و روش مردمی
یا تیره ای مگشای و بر نامه‌های جهانیان ، بویژه زنان خرده مگیر و خنده مکن که شاید زان ،
درون کسی از همنشینان آزرده شده ، کینه ات در دل گیرد و بی آنکه از نهانش آگاه باشی
و خود آماده داری ، گزندت رساند و به سختیت اندازد .

بدان که زبان تیغ آخته ای را ماند که در برابر خرد و خشم و کام و نادانی نهاده اند : اگر به
چنگ خرد افتد ، تو را باشد و اگر نه دشمنان تو را .

هماره زشتی و نارسایی خویشتن را آنسان که باید و شاید به یاد آر و بی افسوس و اندوه
گذشته در برانداختن آنها جانانه بکوش و هرگز کسی را برای آنچه خود نیز کرده ای پیش
و بیش از خویش ، سرزنش و نکوهش روا مدار .

اگر دوستی ناروایی کرده باشد و در جایی نکوهشش کنند ، نسنجیده دامن یاری و ستیزه بر
کمر مزن و با پرخاش و درشتی پستی اش مکن که با این روش هرگز سودیش نرسانی و
باشد خود به انبازی و همدستی وی آلوده و ننگین نمایی .

اگر ندانسته یا دانسته ناشایسته ای کرده ای که تو را ننگین دارد ، هرگز به زبانش میاور و
مگو که اگر چنین و چنانم گویند چه شود و چه باشد . از آنکه دشمنان نگران و نیوشانند تا
زشتیت از زبانت شنوند و هر جا برند و گویند و اگر کسی به دروغت زشتی بندد و نکوهش
کند ، میانده . که فرزانه از ناشده نرنجد . که آنچه شود گذرد و افسردگی را نشاید .

کمتر کسی است که چیزی از دیگران پنهان می کرده و ناگهان در جایی بشنود و چهره اش
دگرگون نشود و رنگ رخساره اش گواه گفتار خرده گیران نگردهد و خویشتن دار زیرک آن
باشد که اگر شنود به هم اندر نیاید تا گوینده را شرمنده سازد و دروغزن نماید

اگر خواهی کسی هرگز نیکیست فراموش نکند همیشه سپاست گذارد ، یادی از آن میاور و در

رویش مگویی که گر گویی، دلش آزرده سازی و دل آزاری نیکی های دیرینه از یاد برد و کینه ات در دلها جای دهد.

اگر دچار همسایه و همنشین و همدمی ناسزا گردی، بی اندوه و افسردگی شیوه شکیبایی پیش گیر که کارهای جهان همواره یکسان نماند و هر تنگی و سختی را گشایش و آسایش از پی باشد و آید.

بدان که خردمندان را شکیب در دل و ناهنجاران را در تن است یکی در سختی ها چندان آرامی و بردباری کند تا بر افسوس دشمنان پیرویش روزی شود و دیگری آن سان سخت و گران باشد که از هر بند و شکنج و دشنامی ترس و شرم به خود راه ندهد.

و نیز شکیب بر دو گونه است یکی در آنچه بدان گرفتاری و گریزی نداری و دیگری در آنچه خواهی و به دست نیاری و نخستین این دو، سخت ترین است و خردمندان در آن جز بردباری راهی نیویند و پایداری کنند تا رهایی یابند.

کسی را در گیتی از [که] او مه و دوست و خویش و بیگانه ندیدم و ندانم که رشکش در نهاد نباشد و زین خوی ناستوده رنجهای نبرده و نبرد و اگر تو را آسایش جان و آرام دل و پناه از هر گزند و آسیبی باید، باید سخت بکوشی و خویشتن از چنگ این دیو زشتی رهایی دهی تا بتوانی با کسانی از خود برتر و بهتر آمیزی و از هر یک در جاه و پایه اش بهره فراوان گیری و کامیاب گردی.

اگر کسی از مردمت برای فز و زر و بزرگی نیا و پدر ستاید و گرمی دارد، خرسند و فریفته مشو که فز و زر در گیتی کسی را نیاید و جز فرومایه به نیا و پدر ننازد.

کسی را که خود راه پوزشت ننماید و یاریت نخواهد و سخت نپوشد، پوزش مپوی و یاری مجوی و سخن مگویی مگر آن که گرفتار آبی و ناچار باشی.

بدان که ترس پیش آهنگ مرگ است و از بیک باد پای نومیدی و هر آنکس از چیزی بترسد و پا از اندازه پرهیز و هشجاری بیرون نهد، همان را سخت دچار و گرفتار آید.

زندهار به امید این که کسانت چست و چالاک و زبر دست و سخنور شناسند، نیازموده به کاری پرداززی و یا نسنجیده سخنی گویی و خویشتن در گرداب سختی افکنی که آنچه از روی شتاب و بی آهنگی شود و گفته آید زیان و پشیمانی دارد.

اگر با کسی در کاری رای زدی و به گفته وی کردی و زیان بردی، زیان به نکوهشش مگشای و مگوشی که گر تو نبودی و نگفتی نمی کردم و دچار سختی نمی شدم. چه کارهای جهان را بنیاد سخت سست است و کسی رای خود را پایندان بودن نتواند.

و اگر کسی را راهی نمودی و اندرزی دادی و سود فراوانش به چنگ افتاد به یاد میاور و امید سپاس مدار و نیز چون کسی اندرزت نپذیرد و به کاری پردازد و زیان برد، دلش به سرزنش میازار و از پند و اندرزی دگر باره دم بر بند که زیان و پشیمانیش چندان که باید آزرده و افسرده کرده است.

اگر سستی و بی آهنگی از کارهای جهان به ستوه آرد و ناچار کناره گیری و گوشه ای نشینی، زندهار که آن از گذشت و بزرگواری خویشتن پنداری. چه به زودی پشیمان و پریشان

نه در تنهایی خرمی یابی و نه به پایه نخستین بازگشتن توانی : یکی را رانده و در دیگری فرومانده، کسانت سرزنش کنند و یارانت چاره سازند .

پس هر کس که خواهد به گوشه تنهایی و آسایش درآید ، باید هنگامی که کارش بکام و فرمانش روان و زر و جاهش روز افزون است ، دست از جهان و زر و جاه آن بردارد تا ستایش بزرگان و آزادگان را در خور و سزاوار گردد و پشیمانی و رسانه دل وجانش را اندوهگین و فرسوده ننماید .

بسی از نابکاران را خوی چنین باشد که اگر کسی را به کاری و یا در پایه ای سرگرم و خرم ببینند ، از روی رشک به وی نزدیک شوند و به شیوه پند و اندرز، از کین سپهر و ناپایداری گردون و بخت واژگون و سستی پیری و تلخی مرگ داستانها سرایند و از گفت دیگران گاهی این جهان را نکوهش کنند و هنگامی از آن جهان بیم و هراس در دل اندازند ، چندان که مرد را جان و دل فرسوده و آشفته کرده در کارش سست و نومید و از فر و پایه اش گریزان و بیزار نمایند و به کام خویش رسند .

این بد سرشتان را نیک بشناس و زیشان دوری کن و در هر پایه ای که باشی هرگز نومیدی و افسردگی به خود راه مده و بخت و اختر و مهر و کین سپهر را اندیشه و افسانه دان که خداوند پاک ، جهانی پر از نیکی و زیبایی کرده و تا کسش بد نداند ، بد نیاید و بزرگان گفته اند : هر کس بر سازهای جهان نواها سازد و با فراز و نشییب بسازد، زان او گردد و کام دلش دهد و تا باشد ، خرم زید و چون رود خندان باشد و نامش به جاویدان بماند و هر آن کس جهان را نکوهش کند و از بخت و اختر نالد و ترسد جان و تنش را تاب و توان بکاهد و به کاری پرداختن نیارد و از اندوه سختی رهایی جستن نتواند . در زندگی دمی هزار بار بمیرد و چون بمیرد ، نیست شود و یادی از خود نگذارد .

از دوستی و همنشینی زنان ناپسندیده هر جایی ، سخت پرهیز و با آن که در کابین داری بساز و مهر و دل بستگی وی را در خود روز افزون کن تا همیشه خانه ات آبادان و دلت شادان باشد و هرگز ندیده و نیازموده مرزنی را چهره ای زیبا و اندامی سیم آسا، در کارگاه اندیشه منگار و در راه پیوندش جان و تن مفرسای و آب و آزرم مردی مریز که شاید چون به وی رسی ، بسی زشت رو و بدخویس یابی و پشیمان شوی که بسیاری را در این ره گرفتار و پریشان و خانمان ویران دیدم .

مرا دوست از جهان رسته ای بود که از همه جهانیانش برتر و گرمی تر داشتمی چون که آنچه در وی دیدم در کس نیافتم و اکنون نمونه ای از منشهای ستوده [وی] تو را می شمارم تا بشنوی و جانانه بکوشی و چندان که توانی فراگیری تا کامیاب و کامران گردی .
بدان که هرگز در بند شکم نبود ، پس چیزی که نیافتی ، نخواستی و اگر یافتی بسیاری نکردی .

هیچگاه فرمان شرم خود نمی برد ، چه دامن به کارهای ننگین آلوده نداشتی و آب آزرم خویش در آن ره نریختی .
همیشه لجام زبان در دست داشت ، از آنکه ندانسته نگفتی و در آنچه دانستی ستیزه نکردی و

با کسی در ستیزه همراه نشدی و تا داوری دادار و گواهی پایدار نیافتی، داوری نخواستی و تا درمان در نزد کسی نجستی، درد دل نمودی. جز با دوستان خردمند رای نمی زد و از کسی پند و اندرز دریغ نمی داشت. بیشتر خاموش بود و اگر گفتی، گوی بیشی بردی. همچنین کسی را سرزنش نکردی تا پوزشش نیک ندانستی. کینه دوستان در دل نگرفتی و در برابر دشمنان هشیاری از دست ندادی و بی یاران چیزی به خود روا نداشتی. در پیدا بسی سست و ناتوان نمودی و در روز رزم با شیر ژیان پنجه زدی و شکستی. نه به ستوه می آمد و نه خشمگین می شد و نه از کسی و از چیزی آزرده می گردید و نه از بخت و اختر و سختی و تنگی می نالید و نوید می گشت.

واژه نامه :

از یاد دادن : از یاد بردن / استوان : مورد اعتماد/به خود بستن : به خود نسبت دادن/بی آهنگی : نداشتن عزم و قصد کار/پای بندان : متعهد ، پای بند/تابان : جبران/ترفند : محال
 /خشمین : خشمگین/دریافته : آموخته/ویش : بخشش/راز بان : جاسوس ، خبر گزار/راستینه : راست و درست /رسانه : حسرت و دریغ ، غم و اندوه/لشکین : حسود/سر دادن : رها کردن/سنگ : ارزش ، اعتبار/کابین : عقد/کار پرداز : کار گزار/کامه : خواسته ، آرزو ، قصد/گزارش : شرح و تعبیر/ناهنجاران : بی راهان/نوین : جدید/هنگ : وقار

یادداشتها :

۱. دایرة المعارف بزرگ اسلامی ، (چاپ اول ، تهران : مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، ۱۳۷۰) ، ج ۱ ، ص ۶۶۲ .
۲. همان ، همانجا .
۳. بهار ، محمد تقی : سبک شناسی نثر ، (چاپ چهارم ، تهران : انتشارات امیر کبیر ، ۱۳۵۶) ، ج ۱ ص ۱۵۰ و ۱۵۴ .
۴. اندلسی ، قاضی ساعد : التعریف بطبقات الامم ، تصحیح غلامرضا جمشید نژاد ، (چاپ اول ، تهران : انتشارات هجرت ، ۱۳۷۶) ، ص ۱۵۷ .
۵. بلاذری ، احمد بن یحیی : انساب الاشراف ، تصحیح عبد العزیز دوری ، (چاپ اول ، بیروت : بی تا ، ۱۹۷۸ م) ، ۲۲۲/۳ . مقایسه کنید با : دایرة المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۲ ، ص ۶۶۵ .
۶. مقایسه کنید با : دایرة المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۲ ، ص ۶۷۲ به بعد و : مدرس تبریزی ، محمد علی : ریحانة الادب ، (چاپ چهارم ، تهران : کتابفروشی خیام ، ۱۳۷۴) ، ج ۱ ، ص ۲۲۲ .
۷. دایرة المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۲ ، ص ۶۷۴ .
۸. باقلائی ، محمد بن طیب : اعجاز القرآن ، تصحیح احمد صقر ، (چاپ اول ، قاهره ، بی تا ، ۱۹۵۴ م) ، ص ۴۶ به بعد .

کتابنامه :

- اندلسی ، قاضی ساعد : التعریف بطبقات الامم ، تصحیح غلامرضا جمشید نژاد . (چاپ اول ، تهران : انتشارات هجرت ، ۱۳۷۶) .
- باقلائی ، محمد بن طیب : اعجاز القرآن ، تصحیح احمد صقر ، (چاپ اول ، قاهره : بی تا ، ۱۹۵۴ م) .
- بلاذری ، احمد بن یحیی : انساب الاشراف ، تصحیح عبد العزیز دوری ، (چاپ اول ، بیروت : بی تا ، ۱۹۷۸ م) .
- بهار ، محمد تقی : سبک شناسی نثر (چاپ چهارم ، تهران : انتشارات امیر کبیر ، ۱۳۵۶) .
- دایرة المعارف بزرگ اسلامی ، (چاپ اول ، تهران : مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، ۱۳۷۰) .
- مدرس تبریزی ، محمد علی : ریحانة الادب ، (چاپ چهارم ، تهران : کتابفروشی خیام ، ۱۳۷۴) .